



# شهرهای ساسانی

از

اکرم بهرامی

(دکتر در تاریخ)





پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی

## شهرهای ساسانی

در تاریخ کشورهای جهان فرمانروایان هیچ کشوری به اندازه شاهنشاهان ایران به شهر سازی دل بستگی نداشته اند . شاهان ساسانی توجه بسیار به ساختمان شهرها و آبادانی داشته اند و تقریباً میتوان گفت که به نام هر يك از آنها يك يا چند شهر وجود داشته است .

میدانیم که آئین زردشتی در دوره سلطنت ساسانیان رسمیت یافت . این آئین به زندگی دنیوی و بذرافشانی و آبادانی اهمیت فراوان میداد . در اوستا مکرر ثروت ، خانواده بزرگ ، خانه آباد ، فرزندان فراوان و مزارع حاصلخیز و حتی داشتن اسب و گله و رمه ، تشویق و تائید شده است .

آهورامزدا میگوید : کسی که گندم میکارد در حقیقت بذر راستی می افشاند . در پشت ها از کاخهای مرتفع و عالی و چرخهای پرزرق و برق و اسبهای شیمه زننده و گردونه های خروشنده و تیغ و گرز و تبر و لباسهای زربفت و فاخر سخن رفته است . و نیز آمده است : آن فرمانروائی راست و درست است که در آبادی کشور کوشد . بینوایان را آرامش دهد ، داد و آئین راست برپا سازد بیداد

وستم را از خرد و بزرگ مردمش دور دارد.<sup>۱</sup>

در بین شهریاران سلسله ساسانی یکی از نشانه های بهتر رهبری کردن هر شاهنشاه توجه وی به ساختمان و آبادانی شهر و ساختن شهرهای تازه است. بهمین دلیل هر یک از شاهنشاهان آن سلسله می کوشید شهرهایی را پی افکنند یا شهرهای کهن را نوسازی کند. در شهرهایی که بنیاد مینهادند ساختمانهای مجلل و باشکوهی برپا میکردند. در پایتختها علاوه بر ساختمانهای درباری و ساختمان دیوان بزرگ فرمزار ساختمانهای دیگری ویژه هر یک از دیوانها نیز بوده است و نیز در شارسران هر شهرستان کهن دژهایی بوده که نام آنها در کتب دوره اسلامی نیز آمده است، آنها بناهای ویژه ای برای استانداران و دیگر دیوانها بوده است. گاهی در شهرهای بزرگ برای جای دیوانهای دولتی کویهای ویژه ای در نظر گرفته میشد که از غوغای بازاریان و کارگاهها بدور باشد و چه بسا این کویها خود شهر جداگانه ای پدید میاوردند که به عنوان نمونه شهرهای مرو شاهگان، هرمزد اردشیر و خوزستان بازار را میتوان نام برد.

مورخین شرق و غرب راجع به جلال ایرانیان مطالب بسیار نوشته اند از جمله مسعودی مینویسد:

اردشیر بابک ولایتها معین کرد و شهرها پدید آورد<sup>۲</sup> و نیز سخنرانی اردشیر را در روزگار تاجگذاری چنین آورده است: «... بدانید ما در راه گسترده داد و روان ساختن نیکیها و استوار کردن یادگارهای خوب و آباد کردن سرزمینها... خواهیم کوشید.»<sup>۳</sup> طبری شهرهای زیادی را که به دستور قباد شاهنشاه ساسانی

۱- مینوخرود، گفتار ۱۵ بند ۱۶ و ۱۷.

۲- مسعودی، مروج الذهب، جلد اول ص ۲۴۳.

۳- همان کتاب، جلد اول ص ۲۴۲.

ساخته شده بود نام میبرد و بنظر وی قباد بیش از هر پادشاهی شهر بناکرده است ساسانیان بانیان بزرگ شهرها بشمار میروند. و منابع تاریخی از وسعت شهر سازی که تقریباً در زمان همه شاهان این سلسله معمول بود گواهی میدهد. طبق آنچه که از آثار هرودت، گزنفون، کتزیاس و سایر مورخین و نویسندگان عرب و ایران برمیآید شاهنشاهان ساسانی علاوه بر ایجاد سازمانهای سیاسی و اداری استواری که در آن زمان قسمت اعظم دنیای متمدن را اداره میکرد، و در عین گرفتاریهای ممتد در میدانهای جنگ و جنگهای متوالی، هیچگاه از عمران و آبادی و ساختمان شهرها و کاخهای با عظمت و باشکوه و بنای پلها و سدها و کاریزها و احداث طرق و شوارع بین شرق و غرب غفلت نورزیدند. که بعضی از آثار و بقایای آن عهد هنوز هم در زمان ما قابل استفاده است.

دولت ساسانی در جنگهای ایران و روم اسرای جنگی را در نواحی دوردست کشور اسکان میداد و در لشکر کشیهای خود گاهی تمام سکنه يك شهر یا يك ناحیه را کوچ داده در یکی از نقاط داخلی کشور مستقر می نمود<sup>۴</sup> و بهمین مناسبت شهرهائی بناگردید. و نیز به منظور بهره مندی از رشته های گوناگون صنعتی در کشور و برای کشت و زرع در بیابانهای لم یزرع، از قدیم الایام عادت بر این بود اسیران جنگ را به چند گروه تقسیم کرده در قسمتهای مختلف کشور ساکن مینمودند و این امر پیروی از رویه پیشینیان بود. چنانکه داریوش عده ای از مردم «ازتری» را به خوزستان و اطراف شوش کوچاند، و ارد شاهنشاه اشکانی اسیران رومی را که در جنگ کاوه گرفته بود در حوالی مرو جای داد و شاپور اول شاهنشاه ساسانی نیز اسیران رومی را در گندیشاپور سکونت داد و از مهارت رومیها

۴- و چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند دیانت مسیح

در هر گوشه ای از ایران اندکی رواج یافت.

در کار مهندسی استفاده کرده بند معروف «قیصر»<sup>۵</sup> را بنا نمود و شاپور دوم اسیرانی را که از شهر «آمد» گرفته بود بین شوش و شوشتر و سایر شهرهای خوزستان جای داد. این مردم انواع جدید ابریشم بافی و زری بافی را در آنجا رواج دادند.

در رساله کوچکی به زبان پهلوی به نام «شهرستانهای ایران» که ظاهراً در قرن دهم هجری تدوین شده و شامل فهرستی از شهرهای ایران زمان ساسانی است، ساختمان هر شهری را به یکی از شاهان ساسانی نسبت داده اند آنچه در این رساله آمده بدین گونه است که: «ساختمان خواززم به نرسی، مرو رود را به بهرام پسر یزدگرد (بهرام گور) پوشنگ را به شاپور پسر اردشیر (شاپور اول)، نیشابور را به شاپور اول و ساختمان پنج شهر در مغرب یعنی خسرو شاد، خسرو شت آباد و یسپ شاد خسرو، هوبد خسرو، شاد فرخ خسرو را به خسرو اول (انوشیروان) پسر کواد و شهر هیرت (حیره) را به شاپور اول همدان را به یزدگرد (یزدگرد اول) پسر شاپور نسبت داده اند و گویند بهرام گور شهری در کنار دریاچه بهرام آوند که شاید دریاچه قم باشد ساخته و موصل را فیروز پسر شاپور ساخته است. و به اردشیر (بردشیر) را در کرمان اردشیر بابکان و به شاپور را در فارس شاپور اول، و گور (جور) را در اردشیر خره - اردشیر بابکان و شهر هرمز داردشیران و رامهرمز را هرمز پسر شاپور و شهرهای شوش و شوشتر را شوشین دخت یا شیشین دخت (سوسن دخت) زن

۵ - بنابه روایات شرقی شاپور اول والریانوس امپراتور روم را اسیر کرد و او را مجبور ساخت که در ساختمان سد نزدیک شوشتر که همان بند معروف قیصر است کار کند. این سد ۱۵۰۰ قدم طول داشت. والریانوس که در سال ۲۶۰ میلادی شخصاً عهده دار جنگ بود هزیمت یافت و اسیر شد. سرانجام وی بدرستی معلوم نیست آنچه که مسلم است اینکه در اسارت سرزمین ایران درگذشت. گویا وفات او در شهر گندی شاپور بوده است. این پیروزی شاپور بر والریانوس در پنج نقش بزرگ بر سینه کوهستانهای نقاط مختلف پارس حجاری شده است.

یزدگرد اول، دختر ریش گلوته پادشاه یهود و مادر بهرام گور ساخت. شهر وندیوک شاپور و شهر ایران خوره کرد را شاپور اول ساخت و آن را پلاپات (بیلاباد) نام گذاشت. شهر اراسب را که معلوم نیست کجاست همان شاپور و شهر ایران آسان کرد کباد را کواذیا کباد (قباد) پسر پیروز و شهر اشکر (گویاکاشغر) را بهرام گور ساخته است.»

در مورد شهرهای ایران و شهرسازی‌های شهریاران ایران روایات زیادی نقل شده است. تمام این روایات می‌رساند که شاهان ایران بخصوص شهریاران ساسانی به شهر سازی اهمیت بسیار میدادند و آبادانی و ساختمان شهرها یکی از قلمهای هزینه مهم خزانه دولت مرکزی بوده است هرچند که هزینه ساختمان بیشتر شهرها از غنائم جنگی تأمین میگشت. در کتب تاریخ و جغرافیائی که از منابع دوره ساسانی مطالبی در آنها باقی است روایات زیادی در مورد ساختمان شهرها به وسیله شاهنشاهان ساسانی به چشم میخورد. حمزه پورحسن اصفهانی (متوفی در ۳۶۰ هـ) بیش از دیگران در این باره سخن گفته است.

اردشیر مؤسس سلسله خود بانی شهرهای بسیاری است. وی در ظرف چند سال دولت متشکلت اشکانی را به واحدی مستحکم مبدل ساخت و چنان سازمانی در سیاست و دیانت ترتیب داد که بیش از چهارصد سال دوام آورد. از نام شهرهایی که با کلمه اردشیر ترکیب شده است معلوم میگردد که این شاهنشاه در زمینه شهرسازی نیز فعالیت و اهتمام زیاد به خرج میداده است. در مجمل التواریخ و القصص آمده است اردشیر «این همه شهرها تمام کرد اندر کرمان و فارس و سواد و مداین و هریکی را نام خدای تعالی و نام خود نهادست.»<sup>۶</sup> طبق نوشته حمزه اصفهانی اردشیر این شهرها را

۶- مجمل التواریخ و القصص، ص ۶۲.

ساخته است: اردشیرخره، به اردشیر، بهمن اردشیر، اشاء اردشیر<sup>۷</sup> (استاد اردشیر)، رام اردشیر، رامهرمز اردشیر، هرمزد اردشیر، بود اردشیر، وهشت اردشیر، بتن اردشیر<sup>۸</sup> گردیزی مینویسد: «شهری بنا کرد، خره اردشیر، که او را با واسط گویند و استاد اردشیر که او را انبار گویند، و رام اردشیر که او را بصره گویند این شهرها را او (اردشیر) بنا کرد.»<sup>۹</sup> و نیز جای دیگر آورده است: اردشیر «شهرها بنا افکند: چون شهر تستر (در خوزستان) هرمز اردشیر، اردشیرخره، رام اردشیر و اسدآباد و پوشنگک و بادغیس».<sup>۱۰</sup>

اردشیرخره شهر فیروزآباد فارس است. شهر فیروزآباد گویا قبل از جلوس اردشیر بر تخت سلطنت توسط وی ساخته شده است. طرح آن بیشتر از روی طرح رایج در زمان اشکانیان بوده است. ساسانیان علاقه مفراطی به ولایت پارس مسقط الراس خود داشتند چنانکه نقوش خود را در صخره‌های حوالی استخر کنده‌اند. البته باید متذکر بود که این علاقه علاوه بر حب وطن علت دیگری نیز داشت و آن تذکر عهد پرافتخار دولت هخامنشی بود که قبور شاهانش در صخره‌ای در نقش رستم قرار دارد.

در دوران شاهنشاهی ساسانی مرز و بوم پارس کانون اصلی شاهنشاهی و مرکز عمران و آبادی گردید. نقوش برجسته و وجود کاخها و آتشکده‌ها در نواحی مختلف این ایالت مبین این موضوع است. راه دریائی ایران به کشورهای شرق (هندوستان و چین) در عهد ساسانی از خلیج فارس بود. بندر سیراف (نزدیک بندر طاهری) که بوسیله جاده سنگفرش قدیم به داخل فارس مربوط میگردد،

۷- در جای دیگر حمزه این شهر را انشاء اردشیر آورده است، این همان «استاد اردشیر» است. نگاه کنید به مجمل التواریخ والقصص ص ۶۲.

۸- «تن اردشیر» نگاه کنید مجمل التواریخ والقصص ص ۶۲.

۹- سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۳۳ چاپ برلین.

۱۰- زین الاخبار، گردیزی، ص ۲۱.



مهمترین پایگاه تجارتي شرق و غرب بشمار ميرفت و با توجه به ارتباط بازرگاني شرق و غرب از راه اين دريا، و جزيره خارک در روزگاران گذشته ميتوان بخوبي به اهميت اين استان پي برد. اردشير بنیان گزار سلسله گاهي در شهر گوريا فيروز آباد کنونی که جنوبي تر از استخر مرکز فارس بود، مقام ميکرد. اين ناحيه داراي باغها و گلستانهاي بيشمار بود و آنجا را اردشير خوره<sup>۱۱</sup> (خراردشير) ناميد. اين کلمه را حرم اردشير و حرم اردشير نيز نوشته اند. بلاذري اردشير خره را به معنی «بهاء اردشير» مينويسد<sup>۱۲</sup> حمزه اصفهاني مينويسد:

«اردشيرخره شهر فيروزآباد در فارس است و «گور» ناميده ميشود». <sup>۱۳</sup> و اضافه ميکند «گور و گار» نام گودال و کندال بود نه قبر، پارسيان قبر را نميشناختند و مردگان خود را در استه دانها و ناووسها نمان ميکردند. <sup>۱۴</sup> طبري شهر «گور» را شمهرستان گور مينويسد و در نسخه خطي ليدن جور، حور، خون و خوز نيز آمده است. <sup>۱۵</sup>

اردشير در دوران جواني قصري در گور يا فيروزآباد ساخته

۱۱- خوره در زبان پهلوي Khvarr خور يا خورنه که درفارس «خر» شده است خور يا خر ظاهراً مظهر ناسوتي نوع پنجم آتش بوده است. اوستا آتش را پنج نوع ميشمارد و نام آنها از اين قرار است: اول برزسوه Berezisvah يا آتش و هرام که آتش معابد بود. دوم - وهوفريان (Vahufryana) يعني آتش که درجسم مردم و جانوران است. سوم - اوروازشتا Vrvayishta آتشي که در نباتات پنهان است. چهارم - وازشت (Vazishta) آتشي که در ابرپنهان است يعني صاعقه. پنجم سپنشت Spenishta که در بهشت در حضور اهورامزدا ميسوزد.

۱۲- فتوح البلدان ص ۲۵۷.

۱۳- سني ملوك الارض والانبيا، چاپ برلين، ص ۳۳.

۱۴- همان كتاب، همان صفحه.

۱۵- کريستين سن، تاريخ ساسانيان، ص ۱۱۴.

بود که آثار ویرانه آن هنوز برجاست و به نام قصر فیروز آباد مشهور است. تاریخ بنای این ناحیه در قرن سوم میلادی بین سالهای ۲۲۶-۲۴۱ میلادی است. اردشیر در این شهر آتشکده‌ای نیز بنا کرد که هنوز آثارش نمایان است.<sup>۱۶</sup> در البلدان آمده است:

«اردشیر شهر گور یا جور را در فارس بنیاد نهاد. آنجا دشت بود اردشیر از آن دشت گذشت و فرمود تا آن شهر را ساختند، و اردشیر خره‌اش نام کرد و در آن آتشگاهی برپاداشت. عرب «گور» را «جور» نام کردند این شهر به کردار دارا بگرد ساخته شده است<sup>۱۷</sup> آبادی گور یا جور همان است که ابن فقیه گلاب آن را میستاید و گوید: گلاب جوری مشهور است و از آنجا به همه شهرها برند.<sup>۱۸</sup> طبری مینویسد: اردشیر پس از تسخیر سواحل دریای فارس . . . به «جور» رفت و آنجا را بنیاد نهاد و کوشگ موسوم به «طربال»<sup>۱۹</sup> را به ساخت، هم‌چنین آتشکده‌ای را در آن سرزمین احداث کرد.<sup>۲۰</sup> ابن حوقل ولایت اردشیر خر، را جزء پنج ولایت مهم فارس می‌شمارد و مینویسد: «کرسی آن جور است» و اضافه میکند که در این ناحیه شهرهائی بزرگتر از جور هست و جور بدین سبب مرکز آن گردید که ساخته اردشیر و دارالملک او بوده است.<sup>۲۱</sup>

اردشیر که پدر و جدش بابک و ساسان در ناحیه فارس مقام و منزلتی داشتند از ناحیه دارا بگرد فارس طرح بزرگ تجدید قدرت و عظمت پارسی را کشید و بعد از مرگ پدر هم به‌عنوان پیشوای

۱۶- ترجمه مختصر البلدان، ص ۱۲.

۱۷- همان کتاب، همان صفحه.

۱۸- همان کتاب، همان صفحه.

۱۹- طربال نوعی بنا و مناره بلندی ساخته برکوه است، درسیاست‌نامه

نیز آمده است.

۲۰- تاریخ‌الرسول والملوک ص ۱۰۶.

۲۱- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار ص ۳۴.

مذهبی مقام روحانیت را بدست آورد و هم عنوان حکمران ایالات بزرگ فارس را داشت در شهر گور کاخ بزرگی ساخت که قدیم‌ترین اثر معماری دوره ساسانی است که ما می‌شناسیم و مینویسند جلال و شکوهش رشگ اردوان پنجم را برانگیخت و موجب بروز اختلاف بین شاهنشاه اشکانی و اردشیر گردید. نامه اردوان به اردشیر مویید این موضوع است مینویسد: «شما ای کرد بدبخت چگونه به خود جرأت داده‌اید که چنین مقرر شاهانه‌ای برای خود بسازید» بالاخره اردشیر بر اردوان رسماً شورش کرد و پس از جنگ ۲۲۴ م اردشیر شهر گور را به نام «اردشیر خوره» یعنی «افتخار اردشیر» نامید.<sup>۲۲</sup>

اصطخری در مسالك الممالك که در حدود ۳۴۰ هـ تألیف کرده است گوید: «اردشیر نذر کرد در جائی که بردشمن فیروز شود شهری سازد و در آن آتشکده‌ای بسازد و در شهر گور بردشمن فیروز شد و در بالای آن ساختمان آتشکده‌ای ساختند اصطخری هم چنین از آتشکده‌ای نزدیک دریاچه گور به نام «بارین» اسم می‌برد که سی هزار درهم خرج ساختمان آن شده است.<sup>۲۳</sup>

شهر گور همان فیروزآباد است گویند عضدالدوله دیلمی چون میخواست به آن شهر رود کراحت داشت که گفته شود «عضدالدوله به گور می‌رود»، از این جهت نام آن را به فیروزآباد تغییر داد.<sup>۲۴</sup> این بلخی<sup>۲۵</sup> در توصیف فیروزآباد چنین آورده است: «فیروزآباد

۲۲- انوره‌گدار، هنر ایران، ص ۲۲۶.

۲۳- اصطخری، مسالك الممالك، بکوشش ایرج افشار ص ۱۱۰.

۲۴- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه

عرفان، ص ۲۷۶.

۲۵- این بلخی کتاب فارسنامه را در میان سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ هـ نوشته است. این کتاب از جمله متون مهم فارسی است که به نام سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) تألیف یافته است.

به قدیم جور گفتند گل جوری (همان گلاب جوری) بدانجا منسوب است و به روزگار کیانیان این شهری بزرگ بود و حصارى عظیم داشت پس چون ذوالقرنین به پارس آمد چندانك كوشید آن را نتوانست ستدن و رودى است آنجا رود برازه گویند بر بلندى است چنانك از سرکوه میآید اسکندر آن رود را بگردانید در شهر افکند و لشگر افکند و لشگر بنشانند تا نگاه میداشتند و به حکم آنکه فیروزآباد در میان آخره نهاده<sup>۱۶</sup> است کى پیرامن آن کوهى گرد برگرد درآمدست چنانك بهر راه کسى در آنجا روند به ضرورت گریوه به باید بریدن از این آب آن شهر غرق شد و آن آخره پرآب بیستاد همچون دریائى و آنرا هیچ منفذ نبود و روزگارا درکشید و آن همچنان بیافزود تا اردشیر بن بابك بیامد و جهان بگرفت و آنجا آمد و مهندسان و حکما را جمع آورد تا تدبیر گشادن آب کند. و مهندسى سخت استاد بود نام او برازه، تقدیر کرد کى نشیب آن آب به کدام جانب تواند بودن و پس زنجیرهای قوی سخت بساخت و میخهای آهنین هریکى چند ستوانى در آن کوه سخت کرد و کوه را سوراخ میکردند هم او وهم کارکنان، تاچنان شدکى پاره ماند تا سوراخ شود. پس اردشیر آنجا حاضر شد و حکیم برازه او را گفت: اگر تمام سوراخ کنم آب زورآورد و مرا و آنان که با من کار میکنند ببرد و زنبیلی عظیم از چرم فرمود کردن و برازه مهندس با کارکنى چند در آنجا نشست و بدان زنجیرها چنان محکم عظیم به بست خلاقى را ترتیب کرد تا چون سوراخ شود آن زنبیل را زور برکشید. ایشان شکنها کار بستند تا آن پاره کى مانده بود سوراخ شد و آب نیرو کرد و زنبیل با حکم و آن جماعت درکشید و چندانك از بالامردم قوت کردند فایده نداشت و آب چنان زورآورد

۲۶- باید آخره باشد که کوهها را بشکل لبه آن تشبیه کرده است.

کی آن زنجیرها بگسست و باقی آن زنجیرها بر آن هنوز ماندست . و چون از آنجا نیفتاد شهر فیروزآباد کی اکنون هست بنا کرد و شکل آن مدورست چنانکه دایره پرگار باشد. در میان شهر آنجاکی مثلا نقطه پرگار باشد لکه سایه ساخته و در میانگاه آن گنبدی عظیم برآورده و آن را گنبد گبریان گویند. طول چهاردیوار این گنبد تا زیر قبه آن ۷۰ گز است و این دیوارها از سنگ خارا برآورد است و پس قبه عظیم از آجر بر سر آن نهاده و آب از يك فرسنگ از سرکوه رانده و به خواری بر سر این بالا آورده و دو غدیر است یکی بوم پیر<sup>۲۷</sup> گویند و دیگر بوم جوان، و بر هر غدیری آتشگاهی کرده است.<sup>۲۸</sup> مؤلف آثار عجم که خود این ناحیه را بدقت و ارسی کرده آثار سد اسکندر را در این ناحیه که سبب ویرانی شهر شده است به چشم دیده است.<sup>۲۹</sup> اردشیر این شهر را با باروی معتبر و چهار دروازه بنیاد نهاد و بعد از آن فیروز شاه در ایام سلطنت خود آنجا را مرمت نموده و به عمارت آن افزود و آن را به اسم فیروزآبادش نامید.<sup>۳۰</sup>

ابن حوقل قراء زیادی را جزء شهرهای اردشیر خره می شمارد.<sup>۳۱</sup> بعلاوه جزایری نیز در دریای فارس مانند: جزیره «برکاوان» که همان «لافت» است و «اوال» که مهمترین جزیره مجمع الجزایر بحرین بشمار است و جزیره خارك را منسوب به ولایت مزبور میدانند.<sup>۳۲</sup>

شهر گوریا جور فیروزآباد آخرین شهر فارس بود که بدست اعراب

۲۷- بوم شاید برم است که جای ایستادن آب باشد .

۲۸- فارسنامه ابن بلخی .

۲۹- آثار عجم ، فرصت الدوله .

۳۰- همان کتاب .

۳۱- ابن حوقل ، صوره الارض ص ۳۶-۳۷ .

۳۲- همان کتاب ص ۳۷ .

افتاد. نخست مردم آن تسلیم شدند ولی سپس طغیان کردند و در سال ۲۹ هـ حکمران بصره عبدالله بن عامر بن کریز آنجا را متصرف شد. شیروانی در ریاض السیاحه خاک فارس را محتوی بر پنج کوره مینویسد: اول کوره اردشیر که در اواست شیراز، فیروزآباد را، دوم کوره اصطخر در اواست بیضا در بجرد سیم کوره داراب در اواست: فسا و جهرم، چهارم کوره شاپور در اواست کازرون و جره، پنجم کوره قباد در اواست بوشهر و برازجان و هر یک از کوره چندین بلوک و قصبه داشته و دارد.<sup>۲۳</sup>

مهرنرسه مرد صاحب قدرت دربار بهرام پنجم املاک وسیعی در اردشیرخره و شاپور فارس داشت او که زردشتی متعصبی بود تعصب و غیرتش نه فقط در خصومت با سایر ادیان ظاهر میشد بلکه در امر زراعت و آبادی هم که موضوع احکام زردشتی است جدی بلیغ مبذول میداشت. در این شهرها قصور متعددی بناکرد و آتشگاهی ساخت که به نام مهرنرسیان موسوم شد. و در نزدیکی مولد خود آبروان نزدیک ناحیه اردشیرخره چهار قریه با آتشگاه بنانمود. یکی را برای خود سه دیگر را برای سه پسرانش «زروانداد» «ماه گشنسب» و «کاردار» تخصیص داد. نخستین را «فراز مرا آور- خودآیا» (یعنی خدایا نزد من آی) نام داد سه دیگر را به نام صاحبانشان زروان دادان، ماه گشنسبان و کارداران نامید. بعلاوه به قول طبری: سه باغ، یکی از نخل دیگری از زیتون و سومی از سرو نشانید و از هر نوع دوازده هزار درخت کاشت. این نوشته ها را طبری از قول مولف مجهولی آورده و اضافه میکند که همه این قراء و باغها و آتشگاهها امروزه نیز آبادان است و در دست جانشینان

۲۲- شیروانی، ریاض السیاحه ص ۸۳۷.

وی است ولی معلوم نیست که این در عهد طبری است یا در عهد آن مولف مجهول.

به اردشیر نام دو شهر یکی در عراق دیگری در کرمان است. شهری که بهمین اسم در عراق است یکی از هفت شهر مداین به حساب است و جای آن در خوزیران دجله است و عربان آن را به نام «بهرسیر» کرده‌اند.<sup>۳۴</sup>

طبری مینویسد: اردشیر در کنار دجله رو بروی تیسفون در مشرق مدائن شهری بساخت و آن را به نام خود «به اردشیر» نامید و آنجا را بصورت شهرستانی در آورد و «بهرسیر» و «زوبقان» و «نهر در قیط» و «کوئی» و «شهر گویر» را جزو آن قرار داد.<sup>۳۵</sup> و ندرتاً این شهر را اردشیر به جای سلوکیه عتیق که در سنه ۱۶۵ بدست آوندیوس کاسیوس سردار رومی ویران شد بنا نهاد.<sup>۳۶</sup> و از پشت دیوارهای این شهر نواحی عرب نشین شروع میشد.

مداین یا تیسفون پایتخت ایران در روزگار اشکانی و ساسانی و حتی برابر روایتهای داستانی ایرانی، از روزگار کیانیان در کنار دجله قرار داشت. کلمه تیسفون به عکس گفته بعضی از مورخان غربی یونانی نیست و آژه ایرانی است. احتمال می‌رود که از یک نام کهنه فارسی مأخوذ شده باشد.<sup>۳۷</sup> جغرافیدانان ایرانی دوره اسلامی آن را تیسفون یا توسفون تا توسیون آورده‌اند و در متن پهلوی تیسپون آمده است. مورخان و جغرافی‌دانان غربی کتسیفون<sup>۳۸</sup> آورده‌اند.<sup>۳۹</sup> تسیفون را در روزگار ساسانیان هفت شهر

۳۴- سنی ملوک الارض والانبیاء، حمزه اصفهانی، ص ۳۳.

۳۵- تاریخ الرسل والملوک، ص ۱۰۸.

۳۶- کریستین سن ص ۱۱۵.

۳۷- لسترنج ص ۳۶

۳۸- Ctesiphon

۳۹- پایتخت‌های شاهنشاهی ایران ص ۱۰۸

میگفتند که به عربی مداین سبعة ترجمه شد. مداین از اقلیم سوم طولش از جزایر خالدات (قب) و عرض از خط استوا (لحنا) طهمورث دیوبند پیشدادی ساخت و گردآباد خواند، جمشید به تمام رسانید و طیسفون گفت.<sup>۴۰</sup>

شیروانی مینویسد: مداین شهری معروف و به عظمتشان و قدمت بنیان موصوف بود، طهمورث دیوبند آنجا را بنا نمود و موسوم به کردباد (کردآباد) ساخت و عمارات خوب و قصور مرغوب طرح انداخت، جمشید جم در وسعت و عظمت آن کوشید و به طیسفون موسوم گردانید. آن شهر در اقلیم سیم اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است. معظمترین مداین سبعة بود و به مرور از منه رو بخرابی نمود و در کنار دجله واقع شده است. جمشید بردجله از سنگ و آجر پلی در غایت متناسب ساخت، چون اسکندر رومی آنجا را مسخر نمود از غایت رشگگ گفت از ملوک عجم اثر بزرگیست لهذا به خرابی آن پرداخت. و چون اردشیر مقتدر شد نتوانست آن پل را مثل اول بناماید لهذا از زنجیر جبری بردجله مرتب گردانید و آن را به انجام رسانید و مداین را دارالملک ساخت و بناهای محکم و عمارات طرح انداخت.<sup>۴۱</sup>

طیسفون در مقابل شهر معتبر سلوکیه<sup>۴۲</sup> که در ساحل راست

۴۰- حمداله مستوفی، نزهت القلوب، بکوشش دبیرسیاقی، ص ۵۷۶

۴۱- شیروانی، ریاض السیاحه، ص ۷۸۹

۴۲- چون محل سلوکیه در ساحل دجله موقع ممتازی داشت اسکندر مایل بود که آنجا را پایتخت خود قرار دهد و مقدمات این کار را نیز فراهم کرد ولی اجل مهلتش نداد. برادرش سلوکوس نیکاتر (سلوکوس اول) آن شهر را به نام خود بنا کرد و پایتخت خود ساخت (۳۱۲ ق م). و به زودی این شهر با ۶۰ هزار جمعیت یکی از معتبرترین و آبادترین شهرها گردید. این شهر ضرابخانه مفصلی داشت و در آنجا سکه های مخصوص شهر را ضرب میکردند.



دجله قرار داشت ساخته شد. برای نخستین بار نام تیسفون در سال ۲۲۱ ق در آثار پولیب مورخ یونانی آورده شد. بیشتر مورخین قدیم این ناحیه را به عنوان پایتخت زمستانی اشکانیان که برابر سلوکیه در کنار دجله قرار داشت ستوده‌اند.<sup>۴۳</sup> برخی کیتسفون را که اعراب برای اختصار طیسفون نامیده‌اند همان کسفیا گرفته‌اند که در توراة (کتاب عزرا) ذکر و بین بابل و بیت المقدس واقع بوده و به نام «شهر سیمین» شهرت داشته است.<sup>۴۴</sup> به مرور بر شوکت و عظمت تیسفون افزوده شد، دارای باروهای مهم و دیوارهای استوار گردید و سلوکیه جزء آن درآمد.<sup>۴۵</sup> و طولی نکشید که تیسفون به صورت مرکز مهم تجارت و بازرگانی و اقتصادی درآمد. بخصوص در قرن اول میلادی به عمران و آبادی آن توجه بسیار شد در شهر و حومه آبادیها و کاخهای زیاد احداث گردید و بلاش اول شهر جدیدی به نام خود «ولکشیا» «بلاش گرد» در آن ایجاد کرد که بزرگترین مرکز معاملات تجاری شد و جای سلوکیه قدیم را گرفت.

دو دانشمند معروف هرتسفلد و زاره<sup>۴۶</sup> در حفاریهای خود پی بردند که این شهر دارای دو قسمت بود: یکی محله شمالی و دیگری محله جنوبی. محله شمالی که محله کهنه شهر بود از دوران اشکانی است. زمانیکه اردشیر بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی غلبه کرد و پیروزمندانه وارد تیسفون شد (سال ۲۲۴ میلادی) تیسفون

۴۳- مسالك الممالك اصطخری، صورة الارض ابن حوقل، حدود العالم من- الشرق الى المغرب، معجم البلدان یا قوت .

۴۴- لسترنج، جغرافیای تاریخی ص ۳۶

45- Histoire des Seelucides, Par A Bouche.

۴۶- دو دانشمند آلمانی که در دونوبت در ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ و ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ میلادی (۲۵۰۲ تا ۲۵۰۴ و ۲۵۰۷ تا ۲۵۰۹ شاهنشاهی) درخرا به‌های تیسفون حفاری کرده‌اند .

موقعیت خود را حفظ کرد و همچنان مرکز امور بازرگانی و معاملات باقی ماند و مرکز حکومت شاهنشاهان ساسانی هم شد. و همچنان موقعیت خود را تا پایان سلسله ساسانی حفظ نمود و به این ترتیب از زمانی که ارد اول اشک سیزدهم (۵۷-۳۷ قم) این ناحیه را مرکز حکومتی خود قرارداد تا سال ۶۵۱ میلادی یعنی رویهمرفته قریب به هفتصد سال پایتخت ایران بود که گذشته از تاریخ ایران در تاریخ عالم نیز نمیتوان شهری یافت که دوران عظمت و شکوه آن این چنین طولانی باشد، تیسفون در دوره ساسانی از لحاظ شکوه و زیبایی و وجود کاخهای مجلل یکی از شهرهای معتبر دنیای آن روز بود.

یعقوبی مینویسد: دانایان و منجمان و پزشگان باجماع گفته اند که شهری در کشور در سلامت و اعتدال و برتری آب و هوا به این شهر و آنچه از اقلیم بابل بدان نزدیک است نمیرسد<sup>۴۷</sup> «و همان طوریکه قبلا اشاره شد تیسفون از مجموع هفت شهر تشکیل میگردد: ۱- باستانیترین قسمت از این هفت شهر را «کهنه شهر» مینامیدند که به عربی «مدینه المتیقه» ترجمه شده است و گاهی نام تیسفون تنها بر همین شهر باستانی گفته میشد که تاریخ نویسان ما ساختمان آن را به زاب «زو» پسر طهمادگان «طهماسب» نسبت داده اند.<sup>۴۸</sup>

۲- شهر دیگری که در جنوب «کهنه شهر» قرار دارد و ساختمان آن را به شاپور اول ساسانی نسبت داده اند به نام «هنبوشاپور» است: این ناحیه در دوره اسلامی بزرگ شاپور «برزج ساپور» خوانده میشد.

۳- «اسپانور» یا «اسبانبر» که در عربی «اسفان فور» آمده

۴۷- یعقوبی ص ۲۱۸

۴۸- معجم البلدان، یاقوت، ج ۴ ص ۳۴۶

آمده سومین شهر این پایتخت بزرگ را تشکیل می‌دهد. مینویسند آرامگاه خسرو انوشیروان در این ناحیه بوده است.

۴- کردبنداد که خسرو انوشیروان از گچ و آجر ایوان عالی در آن بنا نهاد (سال ۵۵۰ میلادی) و صحن آن سرای را صدوپنجاه گز در صد و پنجاه گز ترتیب داد و در آن صفا بزرگی ساخت نام آن صفا به طاق کسری مشهور است. عرض این صفا چهل و دو گز و طولش هشتاد و دو گز و بلندیش شصت و پنج گز و در اطراف آن عمارات و حجرات در خود آن تمام فرمود.<sup>۴۹</sup> این بنای معروف یکی از بزرگترین و مهمترین تمدن باستانی ایران و نمونه‌ای از بقایای کاخها و قصور و پایتخت بزرگ شاهان اشکانی و ساسانی است.

شیروانی در جایی که از این بنا یاد میکند این شعر را آورده است:

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

خراب می نکند بارگاه کسری را<sup>۵۰</sup>

این بنا را به نامهای: طاق کسری، ایوان کسری، طاق مداین، ایوان مداین و بارگاه کسری و ایوان خسرو نامیده‌اند اینک خرابه آن در جنوب شرقی بغداد در کنار دجله واقع است و چون نزدیک آن محلی است معروف به قبر سلمان فارسی آن ناحیه را سلمان پاک مینامند.

۵- کرخه که «ویه اردشیر» به دستور اردشیر مؤسس سلسله ساسانی در نزدیکی آن بنا کرد.

۶- شهر «ویه اندیو خسرو» در جنوب شهر «ویه اردشیر» که به فرمان خسرو اول انوشیروان ساخته شد، مینویسند پس از تسخیر انطاکیه،

۴۹- شیروان ریاض‌السیاحه، ص ۷۸۹

۵۰- همان کتاب، همان صفحه.

جهت سکونت مردمی که از انطاکیه آورده بودند و به نمونه شهر انطاکیه ساخت و بهمین مناسبت این ناحیه به «رومگان» نیز شهرت یافت. **بر روی کاغذها مدرسه تخریب شد**

تیسفون در دوره سلطنت انوشیروان به منتها درجه وسعت و شوکت خود رسید عمارت، کاخها، بارو، قلاع جدید و حصارها بنا گردید. در زین الاخبار آمده است: «که بوذرجمهر حکیم بغداد کمپنی و در مداین دیوار باب‌الابواب او بناکرد». <sup>۵۱</sup> دوران سلطنت انوشیروان که حدود نیم قرن طول کشید بهمین نسبت که کشور دوره متمایزی را میگذراند تیسفون نیز آبادتر و مردمش آسوده‌تر بودند در این شهر پیشرفت قابل ملاحظه‌ای از نظر سیاسی، اداری، نظامی، فرهنگی دیده میشود انوشیروان فیلسوفان یونانی را که در موطن خود مورد ایداء و اذیت قرار گرفته بودند در این شهر مسکن داد و وسایل راحتی و آسایش ایشانرا فراهم آورد. اهالی تیسفون در این دوره از آزادی مذهب برخوردار بودند و هرگاه مجرمی بدانجا پناهنده میشد کسی حق نداشت متعرض او بشود. <sup>۵۲</sup> ساکنین عمده شهر یهودی و عیسوی بودند که بیشتر تجارت و بازرگانی در دست ایشان بود و یک مدرسه عالی یهودی در قرن دوم در وه اردشیر وجود داشت. کریستن سن مینویسد: شهر وه اردشیر مرکز عیسویان و مقر جاثلیق محسوب میشود. کلیسای بزرگ سلوکیه در آنجا بود که هنگام تعقیب اخباری در زمان شاپور دوم این کلیسا ویران شد. پس از مرگ این پادشاه آن را از نو ساختند و پس از آن چند بار باکمک مالی دربار قسطنطنیه تعمیر شد. ابنیه متبرکه دیگری مانند کلیسای سن نرکس (نرسیس) و مکتب روحانیون که در قرن ششم تأسیس شده بود در این شهر دیده میشود. و کلیسای

۵۱- گردیزی، زین‌الخبار، تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، ص ۲۲.

۵۲- کریستن سن، ایران زمان ساسانیان ص ۲۷۱

سن ماری در آنجا تأسیس یافت. هم‌چنین کلیسای سن سرژ (سر جیوس) به فرمان خسرو در آن شهر ساخته شد.

کاخهای تیسفون مانند کاخ سفید و ساختمانهای دیگر شاید مربوط به دوره ارد و سایر شاهان اشکانی باشد که به زیبایی پایتخت اهمیت بسیار می‌دادند. این کاخها در حملات مکرر بیگانگان آسیب فراوان دید و چندین بار در دوره اشکانی و ساسانی مرمت شد. بعضی از آنها مانند طاق کسری که بازمانده آن تاکنون باقی است و برخی دیگر مانند کاخ سفید تا اواخر قرن سوم ه یعنی تا زمان خلافت المکتفی بالله خلیفه عباسی (۲۸۹-۲۹۵) برجا بود و به دستور وی ویران و مصالح آن جهت ساختمان قصرالتاج به بغداد حمل شد.

تزیینات و گچ‌بریهی کاخ تیسفون که نمونه‌هایی از آنها بدست آمده، و زیبائی کاخها و آب‌نماها و پل‌های این ناحیه، نقاشیهای دیوار ایوان خسرو که میدان جنگ انطاکیه را نمودار میساخت، و تخت‌های جواهرنشان طاقدیس و پیش‌ساز (تخت اردشیر)<sup>۵۲</sup> شعرای ایرانی و عرب را به تحسین واداشته است. ابو عبادتجری شاعر قحطانی در سال ۲۷۰ ه در عصرالمتوکل بالله خلیفه عباسی چکامه «سینه» زیبای خود را در مدح این زیبائی‌ها آورده است.<sup>۵۴</sup> فردوسی زیبائی ایوان کسری را چنین توصیف میکند:

همی کرد هرکس به ایوان نگاه به نوز رفتن بدان جای شاه  
کس اندر جهان کاخ چونان ندید نه از نامور کاردانان شنید

ابن خردادبه جغرافیدان بزرگ دوره اسلامی در کتاب المسالك الممالك که در ۲۳۲ ه تألیف کرده است شرح مفصلی از زیبائی کاخ مزبور داده و تفسیر نیکوئی از بارگاه خسرو اول و سالن‌های

۵۳- گردیزی زین‌الخبار، ص ۳۵

۵۴- این قصیده توسط آقای مهدوی دامغانی ترجمه شده است.

مجلل کاخ و شکوه و ابهت تخت سلطنتی و پرده‌های زربفت و تجمل تالار بارعام و جواهرات بی نظیر آن داده است.

گردیزی در تشریح جلال و شکوه تخت شاهی و درگاه خسرو پرویز از مال و جواهر و چیزهای بزرگوار فراوان که او را گرد آمده بود صحبت میدارد که پیش از او هیچ پادشاهی را نبوده است.<sup>۵۵</sup>

شهر دومی که به نام «به اردشیر» معروف است همانطوریکه قبلا اشاره شد در کرمان است. اعراب نام آن را به گونه دیگری عربی کرده‌اند و آن را «بردسیر» نامیده‌اند. حمزه اصفهانی مورخ معروف قرن ۴ هـ مؤسس واقعی شهر مزبور را اردشیر بابکان مینویسد که آنجا را «به اردشیر» یعنی «جای نیک اردشیر» نامیدند و اعراب به این محل اسم «بهرسیر»، «بهدسیر»، «بردسیر»، «بردشیر» نیز داده‌اند و ایرانیان آن را «گواشیر» خواندند: پیداست که در اصل «گواردشیر» بوده است و این کلمه مأخوذ از «ویه ارتخشیر» صورت قدیمی «به اردشیر» است.

یاقوت آن را به صورت مختلف: جواشیر، جواسیر، گواشیر مینامد.<sup>۵۶</sup>

و حمداله مستوفی نام پایتخت کرمان را گواشیر مینامد و اضافه میکند شهر گواشیر از اقلیم سوم است گشتاسب در آنجا آتش‌خانه ساخته بود و پس از او اردشیر بابکان قلعه شهر ساخت و بردشیر خواند و بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارت افزود. شیروانی از قول تاریخ کرمان مینویسد: که در بدو حال گشتاسب بن لهراسب در آنجا خانه ساخت و اردشیر بن بابک حصار استوار طرح انداخت مسمی به «یزدشیر» نموده طالع عمارتش برج میزان بود بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارت افزود و بهرام بن یزدجرد دروسعت

۵۵- گردیزی زین الاخبار، ص ۳۵-۳۶

۵۶- یاقوت، نزهت القلوب ص ۱۳۹-۱۴۰

و عظمت آن کوشید.<sup>۵۷</sup>

کرمان در دوزان گذشته دارای دو پایتخت بود سیرجان و بردسیر. در بیشتر کتب قدیمیترین پایتخت کرمان را سیرجان نوشته‌اند. نام اصلی آن اردشیرگان بود که در دوره ساسانیان نیز شهر مهمی بوده است. جغرافیدانان عرب این شهر را با الف و لام تعریف بصورت «السیرجان» و «الشیرجان» نوشته‌اند.

بهمن اردشیر یا وهمن اردشیر یکی دیگر از شهرهایی است که ساختمان آن را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهند. بهمن اردشیر نام شهری بر «دجله العورا» (دجله يك چشمه) است. این شهر به دو نام خوانده میشود: یکی بهمن شیر دیگری فرات میشان<sup>۵۸</sup> در البلدان بهمین اردشیرخره آمده است.<sup>۵۹</sup>

به نام اردشیر شهرهای: اردشیر در آذربایجان، رام اردشیر، ریو اردشیر در فارس آمده است. ریو اردشیر گویا همان ریشهر باشد در برخی از نوشته‌ها رام اردشیر را ریشهر خوانده‌اند.

از روایات عجیبی که در معجم البلدان ضبط شده چنین بر می‌آید که در زمان ساسانیان در ریشهر (ریو اردشیر)، که ناحیه کوچکی از ولایات ارجان بود، جماعتی از نویسندگان جای داشتند که به استعانت خطی (مرموز) موسوم به گشتگ<sup>۶۰</sup> علم طب و نجوم و فلسفه را ثبت میکرده‌اند: آن طایفه را گشتگ دفتران مینامیدند یعنی کسانی که به خط گشتگ مطالب را ثبت میکرده‌اند.<sup>۶۱</sup> شهرهای دیگری که به نام اردشیرآمده است چنین است: شهرسوق الاهواز

۵۷- شیروانی ریاض‌السیاحه، ص ۵۲۲

۵۸- حمزه اصفهانی، سنی ملوک‌الارض، ص ۳۳

۵۹- البلدان، ص ۱۲

۶۰- Gachtagh

۶۱- کریستن سن، ص ۴۴۱

دراهو از<sup>۶۳</sup> و چندین شهر در حوالی آن مانند هرمزد اردشیر، رامهرمز اردشیر،<sup>۶۳</sup> استاباذ اردشیر یا (استایاد)، بوذاردشیر شهری در سرزمین موصل،<sup>۶۴</sup> و هشت اردشیر، فرزاد اردشیر در ناحیه موصل، هومشیر، شوستر، تن اردشیر در بحرین، اسدآباد پوشنگگ، یادغیس، نرماشیر در کرمان که باید «نرم اردشیر» باشد، بهمشیر در خوزستان که شاید همان بهمن اردشیر باشد. نام شهرهای مزبور خود معرف بنیان گزار هر کدام آنها میباشد.

هرمزد اردشیر نام دو شهر است که چون اردشیر آنها را پی افکند هر کدام را به نامی خواند که ساخته از نام خدا و نام خودش بود. در یکی بازاریان را مسکن داد و در دیگری طبقه اشراف و سالاران را. شهر بازاریان بعدها نام دیگری را عربی کرده «هرمشیر» گفتند. و چون عربان به خوزستان درآمدند شهر بزرگان را ویران کردند و شهر بازاریان را باز گذاشتند.<sup>۶۵</sup>

رامهرمز اردشیر یکی از شهرهای خوزستان بود چون برای نامیدن کلمه با حروف بسیار بود واژه اردشیر را از آخر کلمه انداخته اند.

استاباذ اردشیر یا استایاد نام شهری است برکناره کارون که آن را کرخ میشان هم گویند.<sup>۶۶</sup> و نیز مینویسند: چون اردشیر جزایر بحرین و همه آن نواحی را متصرف شد شهر «خط» و بقولی

۶۲- الرسل والملوک ص ۱۰۹

۶۳- در رساله پهلوی «شهرستانهای ایران» نام این دوشهر: (هرمز اردشیر و رامهرمز اردشیر) به هرمز پسر شاپور اول که در اصل هرمزد اردشیر نام داشت نسبت داده شده است.

۶۴- لسترنج ص ۹۳-۹۴، الرسل والملوک ص ۱۰۹

۶۵- سنی ملوک الارض والانبیاء ص ۳۳

۶۶- سنی ملوک الارض والانبیاء ص ۳۳، دینوری، اخبار الطوال ص ۴۹،

الرسل والملوک ص ۱۰۹



فساردشیر را در آنجا ساخت که پایتخت آن جزایر بود. این شهر در طبری به نام «بنیاداردشیر» آمده است.<sup>۶۷</sup> همچنین ده «هرجه» را که شاید همان نرگه کنونی باشد در نزدیکی قزوین از ساخته‌های اردشیر میدانند.<sup>۶۸</sup>

دینوری مینویسد: اردشیر ۶ شهر بزرگ بنیاد کرد یکی شهر «اردشیرخره» در خاک فارس و شهر «رام اردشیر» و «هرمزدان اردشیر» که بزرگترین شهر اهواز بود و شهر «استاذاردشیر» و یا کرخ‌میشان و شهر «خوران اردشیر» در بحرین و شهر دیگری در استان موصل که «فرزاد اردشیر» نام داشت.<sup>۶۹</sup> لسترنج شهری را که در زمان سلطنت ساسانیان در محل کنونی موصل واقع بود «بوذ اردشیر» نوشته است.<sup>۷۰</sup>

مادام دیولافوا شهر زنجان را از ساخته‌های اردشیر میداند و مینویسد: «این شهر (زنجان) افتخار دارد که به توسط اردشیر بابکان سرسلسله شاهان ساسانی به وجود آمده است.»<sup>۷۱</sup>

در کارنامه اردشیر بابکان گفته شده است که در آغاز کار اردشیر که از اردوان پادشاه اشکانی گریخته بود به پارس رفت و در کنار دریا روستای «رامش اردشیر» را ساخت و سپس روستای «دوخت اردشیر» را و ده آتش بهرام در کنار دریا نشانند و به درگاه آذر فرنبغ رفت و سپس روستای اردشیرخره را برپا کرد و نزدیک آن دریاچه بزرگی ساخت و آب چهارجوی را به آنجا برد. و در کنار دریاچه نیز آتش نشانند و آتش بهرام را هم آنجا نشانند.

۶۷- الرسل والملوک ص ۱۰۹

۶۸- مرات البلدان، اعتماد السلطنه، جلد ۴ ص ۱۷۴

۶۹- دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۹

۷۰- لسترنج ص ۹۴-۹۳

۷۱- مادام دیولافوا ص ۸۰

شاپور اول دومین شاهنشاه ساسانی پس از پدر به سلطنت رسید. شاپور در زمره بانیان بزرگ شهرها اسمی از خود به یادگار گذاشته است. ابن بلخی مینویسد: آثار شاپور در عمارت جهان بسیار است.<sup>۷۲</sup> شاپور شهرهای: به ازاندیوشاپور یعنی (شهر شاپور که بهتر از انطاکیه است) در خوزستان، شاذشاپور در میسان، بلاش شاپور، پیروزشاپور در عراق نزدیک انبارگندی شاپور، شوشتر، تکریت، شاپورآباد یا سابرآباد یعنی شاپور خواست در میان اصفهان و خوزستان که به روزگار قدیم سخت آباد بوده است<sup>۷۳</sup> شهر شاپور در فارس، خسرو شاپور نزدیک واسط، نیشابور، فیروز در ناحیه نصیبین، هنبوشاپور در مداین و شهر مسترقان در خوزستان را ساخته است. و نیز مناره ای را که در ده و نحر نزدیک همدان بوده و اعراب آن را «مناره الحوافر» نامیده اند و سد شادروان شوشتر را از آثار این شخص میدانند.

طرح شهرسازی و تأسیسات شهری در زمان شاپور اول تغییر کرد. شهر بی شاپور طبق اصول فنی غربی که توسط هیپوداموس معمول گردید ساخته شد که دارای طرحی مستطیل بوده و وضع طبیعی زمین نیز مورد نظر قرار میگرفت.<sup>۷۴</sup>

ابن بلخی مینویسد: «بی شاپور از اعمال پارس، ... در اول طهمورث کرده بود و پیش از جمشید آن را «دین دلا» گفتندی پس اسکندر رومی آن را خراب کرد و این شاپور بن اردشیر آن را به حالت عمارت بازآورد و بی شاپور نام نهاد اکنون بشاپور میخوانند.<sup>۷۵</sup> بعقیده وی شاپور جزء پنج کورت (کوره) ولایت پارس است.<sup>۷۶</sup>

۷۲-۷۳- فارسنامه ص ۷۵

۷۴- گیرشمن ص ۳۲۴

۷۵- فارسنامه ص ۷۵

۷۶- ابن بلخی کورتهای پارس را چنین آورده: کوره اصطخر، کوره دارا بجرد،

کوره اردشیر خوره، کوره شاپور خوره، کوره قبادخوره (ص ۱۴۳ فارسنامه)

که هرکورتی را پادشاهی بنا کرد و به نام بانی خود نامیده شده است. و کوره شاپور خوره منسوبست به شاپور بن اردشیر بن بابک و اصل این کوره بشاپور است.<sup>۷۷</sup> بشاپور همان بی شاپور است که «بی» از آن بیفکنده اند و شاپور نویسند این شهر از رودی بزرگ است آن را رود بشاپور گویند.<sup>۷۸</sup>

این شهر بدست اسکندر رومی که به فارس آمد خراب شد پس شاپور پسر اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد و توابعی بر آن قرارداد و آنها را «کوره» یا خوره شاپور بگفت تا آنکه ابوسعید شبانکاره بر این شهر غلبه کرد و چنان خرابش نمود که هیچکس را در او باقی نگذاشت و تاکنون این شهر شاپور خراب و ویرانه افتاده است.<sup>۷۹</sup> شاپور در خوزستان شهری ساخت آن را «به ازاندیو شاپور» «وه انتیوک شاپور» یعنی شهر شاپور که بهتر از انطاکیه است، نامید که همان گندی شاپور یا جندی شاپور قرون بعد می باشد. شاپور این شهر و شوشتر را در ناحیه خوزستان بنا کرد.

مینویسند: شاهنشاه ایران اسیران رومی را در ناحیه گندی شاپور و شوشتر مستقر کرد و در آنجا مهارت رومیان در کار مهندسی استفاده کرده بند معروف «قیصر» را بنا نهاد. ابن بلخی در مورد جندی شاپور مینویسد: «اصل نام این» اندیوشاپور است «اندیو» پهلوی نام انطاکیه است یعنی این شهر انطاکیه شاهپور است. عرب لفظ آن گردانیده جندی شاپور نویسند.<sup>۸۰</sup>

مینویسند شاپور بن اردشیر چون به شهریاری رسید لشکر

۷۷- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۷۵

۷۸- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۹۰

۷۹- فارسنامه ناصری

۸۰- ابن بلخی، فارسنامه ص ۷۵

به روم کشید و شهر «قالوقیه» و «قبدوقیه» را بگشود و در کشتار رومیان زیاده روی کرد، سپس به عراق بازگشت و به خاک اهواز رفت و به جستجوی جای مناسبی برای احداث شهری پرداخت تا اسیرانی را که از خاک روم با خود آورده بود در آن جای سکنی دهد. پس شهر جندی شاپور را بنیاد کرد و این شهر را به زبان خوزی «فیلاط» میگفتند لیکن مردمش آن را «فیلاب» میخواندند.<sup>۸۱</sup> مینویسند در ساختمان سد نزدیک شوشتر که همان بند معروف قیصر است والیرین قیصر روم به دستور شاهنشاه ساسانی شرکت کرد. سد مزبور ۱۵۰۰ قدم طول داشت و برای استفاده در آبیاری از رودکارون بکار میرفت.

این امپراطور همانطوریکه قبلا اشاره نمود در سال ۲۶۰ میلادی اسیر شد و در اسارت ایرانیان بود و قلعه سلاسل یا دژ معروف ساسانی که در آخرین نقطه شمالغرب شهرستان کنونی شوشتر بر پهنه‌ای از سنگ بنا شده است، زندان والیرین امپراطور روم بود که مدت ده سال در اسارت ایرانیان و در این قلعه زندانی بوده است. ساختمان این دژ را که گویا در اوایل دوره ساسانی پی‌ریزی شده به شاپور اول نسبت میدهند در حال حاضر بیشتر آثار باقیمانده این بنا مربوط به دوره اسلامی است مرمت‌هایی در قرن ۱۱ هجری جهت حفظ این بنا شده است. امروزه تنها دیوارهای شمالی قلعه از آثار باقیمانده دوره ساسانی محسوب میشود.

نقش برجسته بزرگی در نقش رستم نزدیک تخت جمشید از شاپور دیده میشود که نشان دهنده اسارت والیرین امپراطور روم به دست شاپور است در این تصویر شاهنشاه ایران برزین مرصع نشسته با

۸۱- دینوری، اخبارالطوال، ص ۵۰

دست چپ قبضه شمشیر را گرفته و دست راست را به علامت بخشایش به جانب والریانوس، که در مقابل او زانو زده، دراز کرده است. امپراطور روم با لباس پرابهت امپراطوری در کمال خشوع زانو بر زمین زده هر دو دست را جهت امان خواهی به سوی شاپور دراز کرده است. مشابه این تصویر، تصویر برجسته دیگری به مسافت کمی در جنوب شهر داراب کنار چشمه ساری بزرگ حجاری شده است که هر دو موید يك موضوع است. این غلبه بزرگ را در سه نقش دیگر در تنگ چوگان مجاور بیشاپور هم می بینیم. مینویسند شهر جندی شاپور به اندازه ای آراسته و آباد بود که مردم از جاهای دور برای سیاحت به آنجا میامدند و بر اثر توجه ویژه شاهنشاهان ساسانی عملاً مرکز بزرگ تمدن و فلسفه یونان شد.

قفطی گوید: شهر مزبور به طرز شهر قسطنطنیه بنا شد، بزرگترین و مشهورترین مدرسه عهد باستان در زمان شاپور در این شهر تأسیس یافت و در دوران سلطنت انوشیروان مدرسه معروف طب و بیمارستانی نیز بنا گردید که مرضی را در آن پذیرفته و معالجه میکردند و علوم مختلفه طب در آنجا تدریس میشد. و نیز به دستور انوشیروان اطباء در این ناحیه انجمنی تشکیل دادند که در مسائل و مشکلات درد و درمان بحث و نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را عرضه میکردند. طبق نظریه قفطی نخستین کسانی که طب را در آن آموختند اطباء رومی بودند. و در قرن پنجم که نسطوریان از روم طرد شدند به بین النهرین پناه آوردند. مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید که تدریس طب در آنها رواج داشت و مشهورترین مدرسه طب مدرسه گندی شاپور بود.<sup>۸۲</sup> علم طب در آن دوران به اهالی جندی شاپور اختصاص داشت و از آن شهر خارج

نمیشد و هرکس که میخواست در این زمینه معلوماتی کسب نماید به این شهر میآمد و تحت نظر اطباء این مدرسه تعلیم میدید. چنانکه حارث بن کلدی ثقفی طبیب عرب قبل از اسلام علم طب را در همان شهر آموخت و مدتها در ایران به طبابت پرداخت و معروف است که یکی از بزرگان ایران را معالجه کرد و او مال بسیار و کنیزی زیبا به وی بخشید نام آن کنیز را سمیه نهاد و او مادر زیاد بن ابیه بود.

مدرسه جندی شاپور موقعیت علمی جهانی داشت دانشمندان و اطباء از ممالک مختلف: یونان، روم، هند به این مدرسه دعوت میشدند و این بزرگترین دلیل عظمت علمی این ناحیه و توجه مردم آن به علم و فضیلت میتواند باشد. مدرسه مزبور در قرون اولیه اسلامی نیز دایره برقرار بود و هم چنان بزرگترین مرکز علم طب بشمار میرفت. در دوران حکومت منصور خلیفه دوم عباسی جرجیس بن بختیشوع<sup>۱</sup> رئیس اطباء جندی شاپور جهت معالجه درد معده ای که منصور مبتلا شده بود به بغداد دعوت شد و از همان زمان رابطه کاخ خلفا با مدرسه جندی شاپور آغاز و روز بروز زیادتر شد تا جائیکه بغداد از نظر علمی جانشین جندی شاپور گشت.

در زمان یاقوت از این شهر عظیم و معتبر ساسانی اثری جز

۸۳- خاندان بختیشوع از عیسویان نسطوری ایران بودند که در گندی شاپور به تدریس طب و درمان مشغول بودند. از این خاندان یازده طبیب در تاریخ نام میبرند که همگی عالیقدر و فاضل بودند و ریاست بیمارستان گندی شاپور را داشتند. کلمه بختیشوع از دو جزء بخت از مصدر بوختن پهلوی به معنی نجات یافتن و الشیوع کلمه سریانی و نام حضرت مسیح است و رویهمرفته آنرا نجات یافته مسیح میتوان معنی کرد. در مورد این کلمه و خاندان بختیشوع به مقاله نگارنده در مجله وحید دوره نهم شماره ۱۱ رجوع شود.

چندین تپه باقی نمانده بود امروزه نیز اثری از آن جز محلی که به شاه‌آباد معروف است باقی نیست.

شهرهای دیگری که به شاپور اول نسبت می‌دهند عبارتست از: شاذشاپور در میسان<sup>۸۴</sup> بلاش‌شاپور، پیروزشاپور در عراق نزدیک شهر معروف انبار، تکریت، شاپورآباد یا سایرآباد، شاپورخواست بین اصفهان و خوزستان و شهرشاپور در فارس، خسروشاپور نزدیک واسط، نیشابور، فیروز در ناحیه نصیبین، هبنوشاپور در مداین و شهر سرقان در خوزستان.

شاپور شهری در فارس به نام بیشاپور بنا نهاد که مجلس پیروزی خود بر والیرین امپراطور روم را سه بار در مجاورت آن حجاری کرده است. در طی کاوشهای علمی شهر بیشاپور ویرانه‌های کاخی از آثار شاپور اول در جنب آتشکده و بنای دیگری از این شاهنشاه که کتیبه شهر نامبرده در آنجا بوده کشف شده است. سبک معماری و تزئینات این بنا آمیخته از شیوه ایرانی و یونانی است. اصطخری در مسالك الممالك در جائی که از آتشکده‌های فارس می‌نویسد از دو آتشکده بر در شهر شاپور: آتشکده‌ای بر در شهر شاپور معروف به «شبرخشین» و آتشکده دیگری بر دروازه ساسان معروف به «گنبد کاوس» نام می‌برد. بعلاوه در کوه شاپور از بهرام دوم پسر شاپور نقشی است که حاکی از غلبه او بر دشمن است. دیولافوا و راولینسون موضوع آن را غلبه بر سکاها دانسته‌اند ولی «زاره» از روی قطعه پارچه‌ای که بر سر بسته‌اند آنها را نمایندگان عرب میدانند. ساختمان شهر نیشاپور یا نیوشاهپور یا ابرشهر نیز همانطوریکه گذشت به شاپور اول نسبت داده می‌شود.

۸۴- گردیزی در نزدیکی میسان شهر جندی شاپور را مینویسد. ص ۲۳

نیشاپور را به عربی نیشابور میگویند و طبق نوشته جغرافی دانان قدیم این کلمه به معنای «نیوشاه پور» یعنی «کار خوب شاپور» یا «جای خوب شاه پور» است. بانی این شهر شاپور اول فرزند اردشیر است ولی شاپور دوم به تجدید بنای آن پرداخت و بهمین مناسبت «نیوشاپور» یا نیشاپور منسوب به وی شده است. به موجب مندرجات کتاب پهلوی موسوم به «شهرستانهای ایران شهر» بخش ۱۵: شاپور در خراسان با يك پادشاه تورانی «پهلینك» نام جنگ کرد و او را مغلوب و مقتول ساخت. و در محلی که این جنگ روی داده بود شهر مستحکم نیوشاهپور (شاپورخوب، نیشابور فعلی) را احداث کرد که کرسی ولایت ابرشهر یعنی ناحیه اپرنها شد.<sup>۸۵</sup>

حمدالله مستوفی در نزهت القلوب بنای نیشاپور را به طهمورث دیوبند نسبت میدهد. که به مرور دهر روبرو خرابی نمود و اردشیر بن بابك ساسانی جائی دیگر شهری ساخت و عمارات رفیع و قصور منیع در وی طرح انداخت. شاپور که در آن وقت نافذالفرمان خراسان بود آنجا را از پدر درخواست نمود، اردشیر بنا بر نظام دولت و نظام مملکت از فرزند مضایقه فرمود چون شاپور پادشاهی غیور بود بعد از پدر آن شهر را برانداخت و در جای قدیم شهر عظیم بنا نمود و به اسم خویش موسوم ساخت، بقاع خوب و ضیاع مرغوب در آنجا احداث فرمود، دور شهر باروی محکم کشیده و دور آن را پانزده هزار گام مقرر گردانید و در وسعت و عظمت آن به غایت کوشید.<sup>۸۶</sup>

طبری و ثعالبی نیشاپور را از ساخته های شاپور دوم میدانند.<sup>۸۷</sup>

۸۵- اپرنها Aparnes تیره ای از قوم ایرانی چادرنشین «داهه» بودند و موسس سلسله اشکانی در آغاز رئیس این تیره بود.

۸۶- ریاض السیاحه، ص ۳۸۲

۸۷- طبری ۸۴۰، ثعالبی ۵۲۹.



شاپور به مسایل تجارتنی و اقتصادی بیشتر توجه داشت بدین جهت برای بهتر کردن موقعیت اقتصادی «ابرشهر» نواحی شمالشرق ایران را که تحت نفوذ شاهان کوشان بود متصرف شد و سلسله دیگری در آن ناحیه روی کار آورد که دست نشانده وی بودند. شاپور تمام نواحی شمال ابرشهر (خراسان) را به شاهزاده پیروز نام داد. از همین «پیروز» سکه‌هایی نیز در دست است که این عبارت بر آن نوشته شده است: «پرستنده مزدا، پیروز الهی شاهنشاه کوشان»، صورت خدائی که بر روی سکه‌های پیروز دیده میشود عبارت «بودا خدا» را در بردارد. حدس زده میشود که این شاهزاده پیروز دین مانی بود و در عین حال هم پرستنده بودا و هم پرستنده مزدا میتوانست باشد.<sup>۸۸</sup>

### زلف کابانه مبرمه لبخه لب

موقعیت اقتصادی این شهر در دوره اسلامی نیز قابل توجه بود. ابن حوقل در گفتار خراسان مینویسد: «در نیشاپور گونه‌های بز و پارچه‌های گرانبهای پنبه‌ای و کژی فرآورده میشود که از آنها به همه کشورهای اسلامی و سرزمین کافران میبرند و پادشاهان و بزرگان پارچه‌های نیشابوری را برای پوشاک خود برمیگزینند زیرا هیچ جا پارچه‌ای به گرانبهائی و برتری و گوهرداری آنها بدست نمیاید.<sup>۸۹</sup> مرزبان این ناحیه لقب کنارنگک داشت. کنارنگک را یکی از مقامهای نظامی منتهی مقام محدودتری دانسته‌اند.<sup>۹۰</sup> بگفته پروکوپ مورخ معروف بیزانسی، این منصب در بعضی از خاندانها

۸۸- مشکور، تاریخ ایران باستان ص ۳۹۱

۸۹- شوشتری، تاریخ شهرسازی در شاهنشاهی ایران ص ۳۷۵ نقل از

ابن حوقل

۹۰- پروکوپوس، کتاب اول بند ۶

ارثی بوده است. هرتسفلد ناحیه کنارنگان را جلگه نیشابور میدانند و اضافه میکند که آتش فرنبغ یا آتش روحانیون<sup>۹۱</sup> در همین ناحیه واقع بوده است. ویلیام جاکسن<sup>۹۲</sup> خاورشناس معروف محل این آتشکده را شهر کاریان در ایالت فارس میدانند که در نیمه راه بین دارابجرد و سیراف بوده است. امروز نیز آثار ویرانه معبد قدیمی در این ناحیه دیده میشود. ظاهراً آتش مقدس را بوسیله يك منبع نفتی روشن و افروخته نگاه میداشتند. محل آذربرزین مهر راکه آتش برزگران بود در مشرق ایران درکوه ریوند در شمال غربی نیشابور مینویسند. و جاکسن عقیده دارد که این همان جائی است که اینک مهر نام دارد و در نیمه راه میان دشت به سبزوار بر سر راه تهران مشهد قرار دارد.

شهر نیشاپور در دوره اسلامی جزو چهار شهر معتبر خراسان به حساب میاید و در اکثر زمان مقرر حکام و سلاطین بزرگ این دوره بوده است. در فتح نیشابور توسط مسلمین دو قول ذکر شده است: بعضی مینویسند این شهر در دوران خلافت عمر خلیفه دوم توسط احنف بن قیس صورت گرفت. برخی دیگر معتقدند که این شهر زمان خلافت عثمان بن عفان در سال ۳۱ هجری بدست مسلمین افتاد. عظمت و وسعت این شهر در دوره اسلامی به درجهای رسیده بود که آن را «ام البلاد» خراسان نامیدند.<sup>۹۳</sup> این شهر در اوایل دوره اسلامی به اسامی مختلف: ابرشهر و ساپورخواست نیز

۹۱- در دوران باستان آتش معابد کم اهمیت را بوسیله ۳ آتشکده بزرگ تجدید میکردند، این سه آتشکده محل ستایش مخصوص بودیکی آذر فرنبغ، دیگری آذرگشنسب، سومی آذربرزین مهر نام داشت.

۹۲- William Jackson مستشرق معروف در سال ۱۹۲۱ میلادی در مجله شرقی امریکا در مورد آتشکده آذر فرنبغ اطلاعات جامعی داده است.

۹۳- شیروانی، ریاض السیاحه ص ۳۸۴- زهت القلوب ص ۱۴۸

معروف بوده در دوران خلافت امویان و عباسیان سکه‌هایی که در این شهر ضرب شده است به نام ابر شهر می‌باشد. این شهر بنا بر آنچه که در «روضات الجنات» آمده: در سال ۵۰۵ هـ بر اثر حملات غزان و ایران گردید و حملات مغول در اوایل قرن ۷ هـ با انتقام تولی پسر چنگیز از خون طغاجار نویان که در این ناحیه به قتل رسیده بود سبب ویرانی کلی این شهر گردید. بعلاوه زلزله‌های متعددی که قبل و بعد از حمله مغول در این شهر به وقوع پیوست خود آسیب شدیدی به این شهر وارد ساخت.

شیروانی زلزله‌های این شهر را در قطعه‌ای چنین آورده است:  
اندر سه زمان سه زلزله نازل شد

شد پانصد و اند اولین شهر چودشت

در ششصد و شصت و شش دوم زلزله شد

و آن زلزله بار سوم هشتصد و هشت<sup>۹۴</sup>

در سنه خمس و ستمائه آن شهر به زلزله خراب شد، هم در آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادیاخ خواندند. دور بارویش شش هزار و نهصد گام بود. در سنه سبع و سبعین و ستمائه آن نیز به زلزله خراب شد به گوشه دیگر شهری ساختند که اکنون ام‌البلاد خراسان آن است.<sup>۹۵</sup>

قزوین یکی دیگر از شهرهای دوره ساسانی است که ساختمان آن را بعضی از مورخین و جغرافی‌نویسان اسلامی به شاپور اول نسبت می‌دهند<sup>۹۶</sup> ولی عده‌ای دیگر این شهر را از بناهای شاپور دوم

۹۴- شیروانی، ریاض‌السیاحه ص ۲۸۴

۹۵- حمدالله مستوفی، نزهت‌القلوب ص ۱۴۸

۹۶- احمد بن عبدالله برقی در کتاب‌التبیان - حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده احمد امین‌رازی در هفت‌اقلیم - محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مرآت البلدان - بارتلد در تذکره جغرافیای تاریخی ایران .

ذوالاکتاف مینویسند.<sup>۹۷</sup>

مرات البلدان به نقل از «التبیان» گوید «قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و پادشاپور نام نهاد و همانا آن شهری بود که در میان رودخانه‌های فررود و ابهررود میساخته‌اند و آنجا اطلال باروپدیدار است مردم آنجا در دیه «هرجه»<sup>۹۸</sup> که به اردشیر منسوبست سکون‌اند و مشهور است».<sup>۹۹</sup>

در وجه تسمیه قزوین عقاید مختلفی دیده میشود: یاقوت حموی، مانند ابن فقیه و ابن خردادبه، اسم این شهر را از لغت «کشوین» گرفته است. در تاریخ گزیده در این مورد داستانی آمده است مینویسد: یکی از سلاطین قدیم لشگری به جانب دیلم فرستاد که در صحرای قزوین صف کشیدند، فرمانده در صف لشکر خالی دید و به یکی از اتباع خود گفت: «این این‌کش دهن» یعنی «بدین کچی بنگر و لشکر راست کن»، و نام کشوین بر این موضع بماند.<sup>۱۰۰</sup> در البلدان آمده است: شاپور (ذوالاکتاف) شهر قزوین را به ساخت و ابهر را بر فراز چشمه‌یی که آنها را با پوست‌گاو و پشم بسته بود، پی افکند نخست بر روی آنها سکویی بساخت آنگاه دژ را بر روی آن سکو بیفراست.<sup>۱۰۱</sup> ابن فقیه از قول بکیر بن هیثم گوید: دژ قزوین را به فارسی کشوین نام بوده است که به معنای مرز محفوظ است میان قزوین و دیلم کوهی فاصله است و همواره از سوی مردم فارس گروهی رابط از سواران جنگی در آن کوه‌اند تا هرگاه میان آنان

۹۷- مسعودی در مروج الذهب - ابن فقیه در البلدان - امام رافعی در التدوین - زکریای قزوینی در آثار البلاد - یاقوت، معجم البلدان.

۹۸- «هرجه» شاید همان «ترگه» کنونی باشد.

۹۹- مرات البلدان، جلد ۴ ص ۱۷۴

۱۰۰- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده نقل از التبیان.

۱۰۱- البلدان ص ۱۲۰

و دیلمیان صلحی نباشد دیلمیان را به‌راندند.<sup>۱۰۲</sup>  
 برخی دیگر این کلمه را مأخوذ از کلمه «کاسپین» نام طایفه‌ای  
 در غرب دریای خزر می‌گویند همچنانکه نام این طایفه به‌دریای خزر  
 نیز اطلاق شده است. و این دریا را به زبانهای اروپائی «کاسپین»  
 مینامند.

ناحیه قزوین در ایران باستان از لحاظ سوق‌الجیشی موقعیت  
 مهمی داشت. در دوران سلطنت شاهان ساسانی با وجود تسلط کامل  
 حکومت مرکزی و قدرت ساسانیان باز هم در ناحیه دیلم حوادثی  
 بروز مینمود تا جائیکه شهر قزوین در عهد شاپور به‌عنوان دژی  
 جهت مقابله با حملات و سرکشیهای دیلمیان ساخته شد و شاپور  
 به ساختن قلعه‌ای در این ناحیه فرمان داد و آن را شادشاپور نام  
 نهاد. در حقیقت این ناحیه لشکرگاه و پایگاه پایداری در مقابل  
 حملات دیلمیان بود. در روزگار عباسیان مدتی سرحد بود خلفا با  
 دیلمیان در آنجا جنگ میکردند.<sup>۱۰۳</sup>

این منطقه در دوره ساسانیان فوق‌العاده آباد بود کشف‌قطعات  
 گچ‌بری جالب مربوط به دوره ساسانی در تپه خند واقع در شمال  
 شرق تاکستان را میتوان نشانه‌ای از آبادی این منطقه گرفت. در  
 دوران باستان ناحیه واقع بین دو رود ابهر رود و خررود، که  
 نقاطی چون تاکستان، ضیاءآباد، نهاوند، فارسجین، ساج، مشگین،  
 نرگه را در برمیگیرد اهمیت و موقعیت بس مهمی را دارا بود.

ناحیه قزوین به‌علت موقعیت جغرافیائی و قرار گرفتن در  
 تقاطع شاهراههای بزرگ دارای مرکزیت مهمی بود. شاهراه شرقی  
 و غربی نواحی کشور را به خراسان و آسیای مرکزی و چین و

۱۰۲- البلدان ص ۱۲۰.

۱۰۳- صورة الارض، ابن‌حوقل ص ۱۱۳

شاهراه شمالی جنوبی نواحی شمالی را پس از گذشتن از ساوه به اصفهان متصل میکرد. در فتح قزوین بدست اعراب وجود شهرهای زیادی چون: دشتبی، خرقان، تاقران ... موقعیت ممتاز این ناحیه را روشن میسازد. برخی از این نواحی چندین برابر وسعت کنونی را داشت، و در قرون اولیه اسلامی بعضی از شهرهای نامبرده دارای اهمیت و موقعیت بس مهمی بود.

قزوین در آغاز دوره اسلامی به پیروی از دوره ساسانیان جزء استان بزرگی بود که از کوهستان غربی ایران آغاز میگردد و بهمین مناسبت آن را «جبل» می نامیدند، در بعضی کتب «جبال» نوشته اند و ظاهراً همان ناحیه ایست که در دوره ساسانی به آن «پهلو» یا «پهله» میگفتند و این گفته از نوشته ابن ندیم در الفهرست به نقل از گفتار ابن مقفع، که از ایران ساسانی کاملاً آگاهی داشت، می باشد. و ما این قول ابن مقفع را در معجم البلدان یا قوت، در مسالك الممالك ابن خردادبه و در التنبیه حمزه اصفهانی می بینیم که تمام شهرهای مرکزی ایران مانند ری، اصفهان، همدان، کرمانشاهان، اتیوز، نهاوند، ماه بصره، ماه کوفه مهرجانقدق<sup>۱۰۴</sup>، ماسبدان<sup>۱۰۵</sup>، قزوین، قم، کومش، آذربایجان، جزء ناحیه «پهلو» به حساب آمده است.

سرزمین دیالمه در بین مسلمین «دارالحرب» نام داشت یعنی سرزمین کفار و نیز از نظر اعراب جنگ بامردم این ناحیه ثواب جهاد راداشت و مهمترین وظیفه والی جبال و حکمران ناحیه قزوین جنگ بادیالمه و جلوگیری از تهاجمات آنها به داخله مرکز کشورهای

۱۰۴- مهرجانقدق ناحیه صمیره باشد.

۱۰۵- ماسبدان از کلمه «ماس» که ضبط تازه تری از لفظ «ماده» است

ساخته شده است.

اسلامی بود که درحقیقت ناحیه قزوین به منزله دژ بود و پیوسته يك لشکر از ایرانیان در آنجا آماده مقابله با دیلمان بودند . بلاذری مینویسد <sup>۱۰۶</sup> در سفر هارون به خراسان مردم قزوین جلو او را گرفتند و از سنگینی خراج و مالیات شکایت کردند و گفتند: مادر دهانه سرزمین دشمن نشسته و پیوسته در جنگ و جهاد هستیم و تخفیفی درباره خراج خود خواستند. هارون خواهش قزوینیان را پذیرفت .

ناحیه تسخیر ناپذیر دیلم بهترین پناهگاه و ماوای مخالفین خلفا و اعراب بشمار میرفت. سادات علوی که از ظلم و جور خلفای عباسی بخصوص متوکل و مستعین به تنگ آمده بودند ، برای رهایی و فرار از مرگ حتمی به این ناحیه روی آوردند و هم اینها بودند که توانستند در این منطقه نفوذ پیدا کرده پیروان و یارانی بدور خود جمع کنند .

شاپور در سال ۲۷۲ میلادی وفات یافت دو پسر وی هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳) و وهرام اول (۲۷۶-۲۷۳) به ترتیب جای پدر را گرفتند. از دوران حکومت این دو تن اطلاع زیادی در دست نیست. هرمز قبل از رسیدن به سلطنت هرمز اردشیر نام داشت این همان شاهی است که در رساله پهلوی «شهرستانهای ایران» از او به نام بانی شهر هرمز اردشیر در خوزستان نام برده شده است مینویسند در این شهر یکی از روحانیون مسیحی به نام «حشو» <sup>۱۰۷</sup> با رضایت رسمی یا ضمنی اسقف موسوم به «عبدا» آتشکده ای را که در نزدیکی کلیسای عیسویان بود ویران کرد در نتیجه علاوه بر دو فرد مزبور تعداد زیادی از اشخاصی که در قضیه دست داشتند دستگیر و به تیسفون فرستاده شدند. این واقعه در اواخر سلطنت یزدگرد اول اتفاق افتاد .

۱۰۶- بلاذری ، فتوح البلدان ص ۱۵۵ .

شهر هرمزد اردشیر بعد از سقوط ساسانیان «سوق الاهواز» نامیده شد. در رساله شهرستانهای ایران شهر رامهرمز را نیز از بناهای هرمزد بن شاپور دانسته‌اند. ابن بلخی مانند برخی دیگر از نویسندگان دوره اسلامی از جمله: حمزه وابن فقیه، علاوه بر شهرهای مذکور در فوق شهر دستگرد را نیز به هرمزد اول نسبت می‌دهد.<sup>۱۰۸</sup> و مینویسد: بیش از دو سال پادشاهی نکرد در آن مدت کمی زیست بسیار آثار خوب پیدا آورد.

اسم دستگرد در نوشته‌های عربی «الدسکره» یا «دسکره‌الملک» آمده است. این محل در کنار شاهراه نظامی بود که از عراق به همدان میرفت و تقریباً در مسافت ۱۰۷ کیلومتری شمال شرقی پایتخت، نزدیک شهر قدیم «آرتمیته»<sup>۱۰۹</sup> قرار داشت<sup>۱۱۰</sup> و وجه تسمیه کلمه دستگرد یا دستگرد را کریستین سن از قول نویسنده دیگری به معنی «زمین و ملک زراعتی» کلمه‌ای که معادل آن در فرانسه «Terre» در آلمانی «Landgut» است مینویسد.<sup>۱۱۱</sup>

شهر دستگرد یا قلعه دستگرد یا دستگرد خسرو مدتها اقامتگاه خسرو دوم بود که بنا به نوشته مورخین از سال ۶۰۴ میلادی تا زمانیکه هراکلیوس امپراتور روم بر او تاخت به تیسفون نرفت چون غیب‌گویان به خسرو دوم گفته بودند که اقامت تیسفون بر او ناسبارک خواهد بود<sup>۱۱۲</sup>.

این شهر در حمله هراکلیوس به انتقام ویرانی بلاد روم بدست لشکریان ایران ویران و غارت شد (سال ۶۲۸ میلادی) و غنائم

109— Artamita

۱۰۸- ابن بلخی، فارسنامه ص ۷۶

۱۱۰- کریستین سن، ص ۴۷۵

۱۱۱- " " "

۱۱۲- " " "



هنگفتی در غارت این شهر نصیب هراکلیوس گردید و بنا به روایت تئوفانس « قیصر در آنجا سیصد لوای رومی که در جنگها بدست ایرانیان افتاده بود بامقدار کثیری سیم غیر مسکوک و خوانچه هائی که برای جشن های دینی بکار میرفته، و فرش های زربفت و پارچه های ابریشمی و جامه های حریر پیراهن سفید بیشمار، شکر، زنجبیل و فلفل و غیره بدست آورد. و مقدار بسیاری عود و مواد معطره دیگر یافت. در باغ بزرگی که جزء قصر خسرو بود و آن را فردوس میگفتند شتر مرغ، غزال، گورخر، طاوس، تدر و، شیرو پلنگ بسیار دیدند<sup>۱۱۳</sup> این باغ در حقیقت شکارگاه خسرو دوم به حساب بود که نقش آن در دیوار طاق بستان به بهترین وجهی ترسیم شده است.

ابن بلخی مینویسد: دیوار دسکره برجاست<sup>۱۱۴</sup>. دیوار دستگرد از آجر پخته است هر تسفلد دیوار و باروی دستگرد را یکی از باروهای بسیار استوار آن عصر میداند که با آجر بنا شده بود. در روزگار «ابن رسته» جغرافی دان عرب (۹۰۳ میلادی) حصار آجری دستگرد سالم بوده است. هر تسفلد شرحی در وصف ویرانه های دستگرد که امروز موسوم به « زندان » است مینویسد<sup>۱۱۵</sup>.

شهر و کاخ دستگرد از دوره انوشیروان به بعد که شاهان ساسانی بیشتر در ناحیه بین حلوان و تیسفون، در عراق، مقام میکردند مهمتر بوده است.

شاپور دوم که لقب ذوالاکتاف داشت نیز یکی از شاهان ساسانی است که شهرهای زیادی را به او نسبت میدهند. این پادشاه پس از آنکه شهر باستانی شوش را به علت طغیان مردم آن خراب و قتل عام

۱۱۳- هر تسفلد، سفر باستانشناسی، ص ۸۹

۱۱۴- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۷۶

۱۱۵- هر تسفلد، سفر باستانشناسی، ص ۸۹

کرد مجدداً آن را به اسم «ایران خوره شاپور» بناکرد. این شهر را غالباً باشهر دیگری در همان ناحیه موسوم به «ایران آسان کردکواز» که سریانی ها آن را «کرخای لیدانی» می خوانده اند اشتباه کرده اند. امروزه در آنجا خرابه قصری موسوم به ایوان کرخه برپاست. در این بنا به جای طاق ضربی بزرگ چندین طاق که در فواصل آنها گنبد های کوچکی تعبیه شده بود ساختند، این سبک ساختمان سرمشق معماران عراق شد. بانی این شهر کواز اول (قباد) بوده است.<sup>۱۱۶</sup>

شهر شوش قبلاً نیز در ضمن جنگهای متوالی بین اردشیر و اردوان به علت پایداری و جانبداری اهالی از پارتها صدمات فراوان دید و قسمتی از آن کاملاً ویران شد. ولی اردشیر وجانشینانش هر یک به ترمیم ویرانیها پرداختند و رونق گذشته را بدان بازگردانیدند. بدین ترتیب شوش در دوره های اولیه ساسانی از ثروت و آبادی بسیاری برخوردار بود. گیرشمن بر دیوارهای خانه های تصاویری یافته که متعلق به این دوره است. این تصاویر و اشیائی که در کاوشهای باستانشناسی بدست آمده از قبیل ظروف شیشه ای، سکه و غیره معرف این رونق اقتصادی و هنری است.

پارچه های ابریشمی شوش در دوره ساسانی معروفیت جهانی داشته است. شاهان ساسانی تعدادی از اسرای رومی را که فن بافندگی را میدانستند در این شهر مستقر ساختند. هنرمندان شوشی از اسرای هنرمند رومی فتون جدیدی در بافندگی فراگرفتند و بهمین علت نساجی و بافندگی در این شهر بیش از پیش رونق گرفت<sup>۱۱۷</sup>. ابن فقیه مردم شوش و شوشتر و جندی شاپور

۱۱۶- کریستین سن ص ۲۷۸

۱۱۷- هنرنساجی و پارچه بافی در ایران خیلی قدیمی است. اختراع این

هنر و هنرنساجی و رنگ رزی را در تاریخ ایران باستان به «جمشید» نسبت میدهند.

را از هنرمندان ماهر در فن بافندگی بخصوص «در بافتن جامه‌های ابریشمی و دیبا» میدانند.<sup>۱۱۸</sup>

در این شهر «ترازکده» موجود بود ترازکده که به عربی «بیت‌الطراز» خوانده‌اند کارگاه‌های دولتی پارچه بافی و هنری وابسته به آن مانند رنگرزی، قلاب‌دوزی، قیطان بافی، زری بافی و غیره بوده است و تا دوره اسلامی نیز برپا بود. در *سورة الارض* از ترازکده شوش نام برده شده است.<sup>۱۱۹</sup>

در دوره ساسانی دیانت مسیح در این شهر رونق داشت. مسأله مسیحیت یکی از مسایل مهم سیاسی و اجتماعی آن عصر بشمار می‌رود. تماس بین دو دولت مقتدر زمان یعنی ایران و روم و رابطه مستقیم و غیرمستقیم بین دنیای شرق و غرب مسیحیت را در ایران رواج میداد. دولت ایران اسرای جنگی را در نواحی دوردست کشور مسکن میداد و در لشکرکشیهای خود به نواحی غربی گاهی تمام سکنه يك شهر را کوچ داده در یکی از نقاط داخلی کشور مستقر می‌نمود و چون قسمت اعظم این اسرا و مهاجرین عیسوی مذهب بودند دیانت مسیح در نواحی مختلف ایران کم و بیش رونق یافت. عیسویان ایران حتی قبل از روی کار آمدن ساسانیان در دوران سلطنت اشکانیان مرکز تبلیغی در ناحیه «الرها» داشتند. بسیاری از شهرهای نواحی ارمنستان، کردستان، کرکوک، حلوان، گندیشاپور، شوش و هرمزداردشیر اسقف‌نشین بودند. اسقف سلوکیه تیسفون خلیفه اعظم یا جاثلیق کل عیسویان ایران بشمار میرفت.<sup>۱۲۰</sup> مبلغین مسیحی در گوشه و کنار به تبلیغ مشغول بودند و رومیان نیز در مسیحی کردن ایران کوشش داشتند تا از طریق نفوذ معنوی بتوانند نفوذ سیاسی و اقتصادی بیشتری در این سرزمین

۱۱۸- ابن فقیه، البلدان ص ۸۶

۱۱۹- ابن حوقل، سورة الارض ص ۲۳۱

۱۲۰- کریستین سن ص ۲۹۴

بوجود آورند. در آغاز قرن چهارم میلادی اسقف سلوکیه تیسفون به نام «پاپا برعکایی»<sup>۱۲۱</sup> سعی نمود فرق مسیحی ایران را تحت ریاست مرکز روحانی تیسفون گرد آورد، این موجب مجادلاتی شد که به ضعف عیسویان منتهی گردید عاقبت انجمن «پاپا» را عزل کرد، ولی این امر نیز نزاع را پایان نبخشید.

در سال ۳۶۲ میلادی هلیودر<sup>۱۲۲</sup> اسقف با نه هزار عیسوی ساکن شهر مستحکم فنک<sup>۱۲۳</sup> واقع در «بزبد»<sup>۱۲۴</sup> پس از شورش که کردند به خوزستان تبعید گشتند.<sup>۱۲۵</sup>

یکی از مراکز بزرگ مسیحیت ایران شهر شوش بود و مسیحیان این شهر در قرن چهارم میلادی در مقابل سیاست خشن شاپور ذوالاکتاف اغتشاشات بزرگی به راه انداختند و به تحریک آنان طغیان بزرگی در شوش به وجود آمد شاپور این شهر را ویران و مسببین را سخت تنبیه نمود و شهر را در زیر پای سیرد پیل بکلی منهدم کرد. آثار این خرابی در کشفیات باستانشناسی بطور کامل بدست آمده است. شاپور پس از این ویرانی در نزدیکی محل مزبور شهر «ایران خوره شاپور» را بنا نهاد و در عظمت و زیبائی آن کوشید. و در بنای این شهر اسرای جنگی نیز شرکت داشتند و در تمام دوران ساسانی یکی از شهرهای بزرگ و مراکز عمده اقتصادی و اداری به حساب می آمد ویرانه های آن به نام ایوان کرخه تا زمان حال باقی است و شهر شوش با وجود ویرانی و با وجود شهری مهم چون «ایران خوره شاپور» در همسایگی بکلی از بین نرفت و دوباره آباد

121— Papa Bar Aggai

122— Heliodose

123— Phenek

124— Bezabdé

شد و جانشینان شاپور مجدداً به آبادی آن پرداختند و به آن امتیاز بخشیدند ولی در این دوران به دلیل ساخته شدن شهرهای مهم دیگر در استان فارس، شوش رفته رفته برتری خود را از دست داد و جزو شهرهای درجه دوم قرار گرفت.

شاپور ذوالاکتاف علاوه بر شوش و «ایران خوره شاپور» بانی شهرهای زیادی است در بابل عراق، عکبرا در بغداد که آن را «بزرگ شاپور»<sup>۱۲۶</sup> گفتندی<sup>۱۲۷</sup>، انبار در سواد، خنی شاپور در باجرمی در سرزمین عراق، ابهر، شهر نسرو شهر دس در مرز عربستان، فیروز شاپور در ناحیه انبار، قزوین، میافارقین و هفته در سواد عراق. هم چنین ساختمان خندق رادر کوفه در برابر اعراب از او میداند و در بلاد سند و هند «خرشاپور» یا «خرشاور» که شاید پیشاور امروزی باشد از ساخته های اوست<sup>۱۲۸</sup>. و نیز علاوه بر شهرهائی در خوزستان در سیستان نیز چند شهر ساخت و در اصفهان بوان جرواء ان که آتشگاهی نیز دارد بنا کرد.<sup>۱۲۹</sup>

شاپور یکی از رجال بزرگ سیاسی و یکی از زمامداران پر قدرت و شاهنشاهی باذکاوت و شجاعت بود استعداد و نبوغ نظامی داشت. وی جهت تضعیف قدرت قبایل عرب و مجبور ساختن آنها به اطاعت و فرمانبرداری اقدامات موثری انجام داد تا وضع دولت خویش را در کرانه های عربی خلیج فارس استوار سازد. و چنانکه معروف است بسیاری از آنها را کشت و اسیرانی را که گرفته بود شانه های ایشان را سوراخ کرد و طناب از آن گذرانید و شاید بهمین مناسبت ایرانیان او را «هوبه سنبه» یعنی شانه سنب لقب دادند و اعراب آن را ذوالاکتاف

۱۲۶- در بعضی نسخه ها «برزخ شاپور» آمده است

۱۲۷- فارسنامه، ابن بلخی، ص ۸۵

۱۲۸- ابن بلخی، فارسنامه ص ۸۵

۱۲۹- ابن بلخی، فارسنامه ص ۸۵

ترجمه کرده‌اند و مینویسند: چون سرحد پارس و خوزستان از ایشان (اعراب) خالی کرد کشتی‌ها خواست و هم‌آنقدر لشکر دریا عبیره<sup>۱۳۰</sup> کرد و جزایر از ایشان بستند و به جزیره خط بیرون آمدگی نیزه‌های خطی از آنجا آرند. و از آن جا به بحرین رفت<sup>۱۳۱</sup> در بحرین دهی در جزیره بزرگ «منامه» هست که اهالی آن را «جابور» نامند و این دهی است که به‌یاد بود حمله شاپور در آنجا احداث شده و عربها شاپور را «جابور» کرده‌اند

در غرب ایران در ایالت فرات در ده فرسنگی غرب بغداد کنونی شهری بوده است به نام «فیروز شاپور» که به دستور شاپور دوم ساخته شده بود<sup>۱۳۲</sup>. این شهر مخزن اسلحه و مهمات جنگی بود که برای جنگ با کشورهای غربی (روم) لازم داشتند و بهمین مناسبت در دوره اسلامی به آن شهر انبار گفتند. نظیر این شهر در مرز شمالشرقی ایران در گوزگانان در نزدیکی بلخ در یک منزلی شبورقان بر سر کوهی شهری بوده است که مخزن و انبار اسلحه و مهمات بود که برای جنگ با ممالک شرقی لازم داشتند و آنجا راهم انبار میگفتند. در دوره اسلامی شهر انبار با شهرهای واسط و کوفه و بصره و بغداد در یک عرض جغرافیائی تا چندین قرن بزرگترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای عراق بشمار بودند. کلمه انبار همان است که در زمان ساسانیان «امبارگ» میگفتند منظور مخازن اسلحه بود که در زرادخانه‌ای که آن را «گنز» (گنج) میگفتند جای میدادند. و کسی را که ریاست انبار را داشته است «اران‌امبارگبذ» مینامیدند «اران‌امبارگبذ» جزو سه مقام مهم لشگری و از مهمترین آنها بود، این

۱۳۰- عبیره یعنی عبور دادن و گذراندن .

۱۳۱- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۸۰

۱۳۲- دینوری، اخبار الطوال ص ۵۲، ابن بلخی، فارسنامه، ص ۸۵

سه مقام: اران سپاهبند، اران اسپ واربند، اران امبارگبند بود و هر سه از شغلهائی بود که اختصاص به روسای هفتگانه اشراف داشته است. یکی از بزرگان دربار یزدگرد اول که مقام اران انبار گبند داشته به نام «پهبدین شاهپوفر» بوده که مهر او که صورت وی را نشان میدهد در موزه بریتانیا باقی است. طبری ساختمان حیره و انبار را به بخت النصر نسبت میدهد که «حیره هنگام مهاجرت مردمش، که مصادف با مرگ بخت النصر گردید ویران شد در حالیکه آبادی انبار مدت پانصد و پنجاه سال» دوام آورد یعنی تا زمان شاپور بن اردشیر آباد است.<sup>۱۳۳</sup> و در جای دیگر گوید: به فرمان شاپور در سرزمین عراق شهری بنیاد کردند که آن را «بزرگ شاپور»<sup>۱۳۴</sup> نامید<sup>۱۳۵</sup> و نیز در جای دیگر آمده انبار همان «موضع ذات العیون» است که آن را «کلواذی» هم میخواندند<sup>۱۳۶</sup>. و شهر انبار برکنار فرات به جانب مشرق واقع و جوانب اربعه اش واسع است. لهراسب این را به جهت سکونت اسرای بنی اسرائیل که بخت النصر آورده بود بنا کرد و به مرور از منته آن شهر رو بخرابی آورد و اکنون اثری از آبادی او نیست<sup>۱۳۷</sup> طبری مینویسد: شاپور هم چنین در سرزمین اهواز هم دو شهر احداث کرد یکی از آنها «ایران خره شاپور» یعنی شاپور و کشور او» که آن را به زبان سریانی کرخ مینامند و دوم شهر شوش است.<sup>۱۳۸</sup>

شاپور هم چنین از اسرابی که از شهر «آمد» دستگیر کرده بود مانند شاپور اول استفاده اقتصادی میپرده است: او آنها را در بین

۱۳۳- الرسل والملوك بخش ایران تاریخ طبری، ترجمه صادق نشات، ص ۱۱۰

۱۳۴- «بزرگ شاپور» در نسخه خطی لیدن «برج ساپور» و فیروز ساپور

آمده است.

۱۳۵- الرسل والملوك ص ۱۲۸

۱۳۶- الرسل والملوك ص ۲۹۰

۱۳۷- شیروانی، ریاض السیاحه، ص ۷۲۸

۱۳۸- الرسل والملوك ص ۱۲۸